نگاه

میرسلیم:

پاسخ‌گوی توقعات مؤتلفه نسبت به نامزد ریاست‌جمهوری هستم

● **ایسنا:** سیدمصطفی میرسلیم، رئیس شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی، با بیان اینکه ما در جامعه با موضوعی به نام دوقطبی مواجه هستیم و این مسئله به معنای نبود یکپارچگی در کشور است، گفت برای یکپارچگی حول محور رهبری باید فداکاری کرد. میرسلیم در اجلاس سراسری دبیران استان‌ها و شهرستان‌های حزب مؤتلفه اسلامی که در مشهد برگزار شد، با اشاره به معرفی خودش به‌عنوان کاندیدای نهایی حزب مؤتلفه اسلامی برای انتخابات ۹۶، اظهار کرد: «وقتی اعضای شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی پیشنهاد نامزدی برای انتخابات ۹۶ را به بنده دادند، گفتم اگر بحث خدمت‌کردن مطرح باشد، من آمادگی دارم والا به‌دنبال قدرت‌طلبی، شهرت‌طلبی و مقام‌پرستی نیستم».

میرسلیم با طرح این سؤال که آیا از روند تحقق آرمان‌های انقلاب در ۳۷ سال اخیر رضایت داشته‌ایم یا خیر، گفت: «این مسئله به مفهوم آن نیست که بخواهیم کل عملکرد دولت‌ها و مدیران را در ۳۷ سال گذشته زیر سؤال ببریم، چراکه هر دولت و فردی زحمت خود را کشیده، اما کارهای زمین‌مانده زیاد است. باید کارهای زیادی انجام دهیم تا بتوانیم بگوییم شأن انقلاب اسلامی را محترم شمرده‌ایم. من با توجه به این مهم پیشنهاد دوستان برای کاندیداتوری را پذیرفته‌ام».

او با اشاره به تجربیات اجرائی خود گفت: «من درس‌های زیادی را از مرحوم آیت‌الله مهدوی‌کنی گرفته‌ام. وقتی ایشان مسئولیت وزارت کشور و سپس تصدی نخست‌وزیری را بعد از شهید رجایی برعهده گرفت، من شاگردشان بودم و آن مرحوم را یاری می‌کردم».

میرسلیم با تأکید بر اینکه من در طول هفت سال درس‌های زیادی را از آیت‌الله خامنه‌ای گرفتم، گفت: «من با تمام رؤسای‌جمهور؛ از بنی‌صدر گرفته تا آقای حسن روحانی کار کرده‌ام؛ البته این همکاری‌ها فقط برای خدمت به نظام بوده است و تاکنون از هیچ‌کاری دریغ نکرده‌ام».

رئیس شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی افزود: «من حتی در دولت موقت هم کار کرده‌ام، چراکه دولت موقت در وزارت کشور خود چیزی نداشت و همه استانداران، فرمانداران و بخشداران طاغوتی و از کشور فرار کرده بودند؛ یعنی در آن مقطع اگر می‌خواستیم انتخابات و همه‌پرسی برگزار کنیم نمی‌دانستیم با کدام امکانات و نیرویی در وزارت کشور این مهم را انجام دهیم».

میرسلیم با بیان اینکه من درس‌های زیادی را هم از مرحوم عسگراولادی گرفتم، گفت: «بلندنظری و آینده‌نگری ایشان مثال‌زدنی بود و حزب مؤتلفه اسلامی دیگر همانند مرحوم عسگراولادی را به خود نخواهد دید. امروز هم مؤتلفه اسلامی هرچه از خود دارد، مدیون مدیریت آن مرحوم است».

رئیس شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی خاطرنشان کرد: «من به‌عنوان سیدمصطفی میرسلیم باید نشان دهم که می‌توانم پاسخ‌گوی توقعاتی که در مؤتلفه اسلامی نسبت به نامزد ریاست‌جمهوری وجود دارد، باشم. من فکر می‌کنم با اتکا به سوابقی که وجود دارد، تحقق این توقعات میسر خواهد شد».

میرسلیم با بیان اینکه مؤتلفه اسلامی قصد ورود به صحنه انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۶ را دارد، نه سیدمصطفی میرسلیم، گفت: «مؤتلفه اسلامی به بنده مأموریت داده است تا اهداف و راهبردهای تعیین‌شده حزب را در صحنه انتخابات ریاست‌جمهوری محقق کنم».

عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام با بیان اینکه من به‌جز در دوران ریاست‌جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای، رگه‌های خودکامگی را در دولت‌های مختلف مشاهده کرده‌ام، اظهار کرد: «اگر کسی بخواهد به‌صورت فردی و تنها با اتکای به خود وارد میدان شود، به جایی نمی‌رسد و خودکامگی به وجود می‌آورد».

میرسلیم با تأکید بر اینکه ما امروز در جامعه با موضوعی به نام دوقطبی مواجه هستیم و این مسئله به معنای نبود یکپارچگی در کشور است، اظهار کرد: عده‌ای محور ولایت را تعارفی و از روی رودربایستی پذیرفته‌اند و چون نمی‌توانند با رهبری مخالفت کنند، به‌دنبال دوقطبی‌سازی کاذب هستند».

رئیس شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی گفت: «مؤتلفه اسلامی باید به صحنه بیاید و تلاش کند یکپارچگی را حول محور رهبری محقق کند؛ برای تحقق این مهم باید فداکاری کرد».

عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام تأکید کرد: «اگر این یکپارچگی در جامعه ایجاد نشود، همه نیروهای کشور یکدیگر را خنثی می‌کنند و نتیجه این خواهد شد که دیگر نیرویی نخواهیم داشت تا کشور را اداره کند و مجبوریم به قول بعضی آقایان، وزیر و مدیر از چین وارد کنیم».

عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام اظهار کرد: «اگر از امروز به من گفتند برای انتخابات ۹۶ تبلیغات خود را آغاز کن و بنده هم به‌عنوان عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام یک ریال از مجمع به‌نفع خودم استفاده کردم، این سوءاستفاده یک مفسده محسوب می‌شود».

شانس روحانی فقدان آلترناتیو است

ادامه از صفحه ۶

اگر این دیالکتیک از میان برخیزد، گفتمان‌ها به طور فزاینده تبدیل به ایسم می‌شوند، تبدیل به یک ایدئولوژی ارتدکسی می‌شوند، گفتمان‌ها دُگم می‌شوند و بیان آنها مونولوگ می‌شود نه دیالوگ. گفتمان‌ها باید با زمان دیالوگ کنند و مقتضیات زمانه را فهم کنند، آنها را تئوریزه کرده و بالاخره بتوانند برای شرایط خاص راه‌حل خاصی ارائه کنند نه اینکه راهکار یک‌بار مصرفی داشته باشند که یک‌بار برای همیشه تاریخ آن را مطرح کنند. هر مرحله کُنش تاریخی، اقتضای خاص خودش را دارد؛ گفتمان‌ها باید این موضوع را فهم کنند؛ در غیراین‌صورت، به همان مشکلی که گفتمان‌هایی مثل مارکسیسم دچار شدند، گرفتار می‌شوند. تاریخ رفت و مارکسیسم ماند و تبدیل شد به دُگم، تبدیل شد به استالینیسم و بالاخره کل آن در یک جزوه سخیف بی‌محتوای کلیشه‌ای که خود استالین ارائه کرده بود، خلاصه شد. اما تاریخ هم راه خود را رفت، اراده خودش را به چنین دُگمی، به چنین ایسمی تحمیل کرد و آن را از گردونه خارج کرد و به محاق تاریخی انداخت.

ما برای اینکه دچار این سرنوشت نشویم، باید تلاش کنیم ببینیم ضرورت‌ها و نیازهای زمانی ما چیست، چه متغیرهای جدید اندیشگی وارد فضای ما شده‌اند؟ چه متغیرهای جدید فرهنگی- اجتماعی در جامعه ما نقش‌آفرینی می‌کنند؟ جوان ما دنبال چه چیزی است؟ آیا ما کماکان می‌توانیم مانند گذشته به مکان و زمان بیندیشیم یا با این شرایطی که شکل گرفته، باید به فضا بیندیشیم و بتوانیم گفتمانمان را با این فضا آشتی دهیم؟ باید نبض و ذائقه شرایط تاریخی خود را فهم کنیم، مذاقش را فهم کنیم و منطبق با ذائقه و مذاق آن، خوراک گفتمانی تهیه کنیم؛ نه اینکه این چشایی تاریخی را در نظر نگیریم و هر چیزی که داریم با یک مزه خاص و با یک چشایی خاص بخواهیم آن را تحمیل کنیم. تاریخ چنین چیزی را برنمی‌تابد. بنابراین بحث من این است که ما باید این فضا را ایجاد کنیم و وقتی فضا را ایجاد، تألیف و ترسیم کردیم، آنجاست که سره از ناسره تشخیص داده می‌شود. ما اول باید ملاک‌هایی را مشخص کنیم و براساس آن ملاک‌ها، تشخیص بدهیم که اصلا سره و ناسره چیست؛ یعنی ما خوشه‌ای از توصیفات باید داشته باشیم که بدانیم اگر یک پدیده، یک امر و یک نظریه و کنشی دارای این خوشه توصیفات بود، به آن بگوییم سره و اگر دارای این خوشه توصیفات نبود به آن بگوییم ناسره. حالا با این ملاک و با این خوشه توصیفات، شروع می‌کنیم به تشخیص سره و ناسره. ناسره‌ها را کنار می‌گذاریم و سره‌ها را تقویت می‌کنیم. اما هنوز چنین چیزی ایجاد نشده است؛ چون این ملاک هم تاریخی است و ما بالاخره باید به شرایط توجه کنیم، فضای خودمان را داشته باشیم و تلاش کنیم این اتفاق بیفتد؛ در غیراین‌صورت، آن اتفاقی که شما می‌گویید، رخ خواهد داد؛ یعنی هرکسی به اقتضایی خود را اصلاح‌طلب می‌داند و به نام نامی تمام اصلاح‌طلبان سخن می‌گوید؛ کمااینکه امروز به شکلی شاهد آن هستیم؛ همگان به نام نامی اصلاح‌طلبی سخن می‌گویند؛ چون کسی که برای رسیدن به قدرت از هر ابزاری استفاده می‌کند، هر لحظه به رنگ بت عیار درمی‌آید تا به قدرت برسد، خودش را اصلاح‌طلب می‌داند؛ اما آن کسی که واقعا به بنیان‌های جدی اصلاح‌طلبی و به اخلاق اصلاح‌طلبی ایمان دارد، جریان اصلاح‌طلبی و جنبش اصلاح‌طلبی را و در پای سیاست عریان زمخت، ذبح نمی‌کند.

تا قبل از وقوع رخداد خرداد ۷۶، طرح مباحث فکری نو به‌ویژه در حوزه دین، هم توانست با اقبال عمومی مواجه شود و هم منبع تغذیه جریان جدید محسوب می‌شد، از آن تاریخ به این‌سو گویا دیگر این منبع تغذیه وجود ندارد. شما می‌فرمایید باید به‌روز بود، این به‌روزبودن باید بر چه اساسی صورت بگیرد؟ چه منبع تغذیه‌ای باید داشته باشد که به‌روز بشود؟

ببینید! روایت جنبش‌ها از آغاز تا پیروزی یک روایت و از پیروزی به بعد روایتی دیگر است. از آغاز تا پیروزی، جنبش در شکل پادگفتمان ظهور می‌کند، نه یک گفتمان مستدل و مسلط؛ اما فردای پیروزی، تبدیل به گفتمان مسلط می‌شود و اقتضای طبیعت آن فرق می‌کند. حاملان و عاملان پادگفتمان به یک معنا، روشنفکرانی هستند که فقط نمی‌خواهند جهان را به تعبیر مارکس تفسیر کنند بلکه می‌خواهند جهان را تغییر هم بدهند. اما در فردایی که آن پادگفتمان تبدیل به گفتمان مسلط می‌شود، تئوری تبدیل می‌شود به تئوری بقا و منطق قدرت به میان می‌آید. بالاخره آن جوش‌وخروش نظری که در ماقبل استقرار وجود دارد، به حاشیه کشیده می‌شود و همه توجه‌ها و دل‌مشغولی‌ها به استقرار قدرت و به مقبول، مشروع و کارآمد نشان‌دادن قدرت تبدیل می‌شود؛ یعنی تبدیل می‌شود به پاسخ‌دادن به نقدها و جنگ روانی‌ها؛ یعنی همه تنها در آن فضا خلاصه می‌شود و همان کسانی که در شرایطی هم مجال و هم طراوات و شادابی بالندگی داشتند که تولید و بازتولید نظری می‌کردند، الان دیگر درگیر بازی قدرت هستند و برای بقا می‌کوشند و تمام توجه آنها به یک چنین فضایی است. این موضوع به نظرم درباره جنبش اصلاح‌طلبی هم شکل گرفت؛ یعنی آن شرایط قبلی بسیار توفنده و زیبا بود و ایده‌های متفاوت به اشکال متفاوت ظهور و بروز می‌کرد و منظومه اندیشگی بسیار زیبایی را ترسیم می‌کرد که این منظومه اندیشگی هم منطبق با شرایط زمانه ما، روح زمانه و تقاضای نسل جوان ما بود. اما پس از آن، یک مقدار روایت متفاوت شد.

شاید ازهمین‌رو است که امثال «رزا لوکزامبورگ» به نوعی به انقلابات مستمر توجه دارند؛ یعنی وقتی بر سریر قدرت هم قرار می‌گیری، باید به تغییر بیندیشی، باید به نوکردن اندیشه بیندیشی، باید به تحول اندیشه و به زایش و باروری اندیشه بیندیشی. خب این اتفاق متأسفانه نیفتاد و به‌طور فزاینده‌ای هم جای آن اینتلیجنسی‌ها را یک نوع اَنتِلِکتوئل‌هایی گرفت که خواست فقط با چند تا کتاب‌خواندن و از ورای کتاب دیگران و ترجمه کتاب این و آن، راجع به اصلاح‌طلبی سخن بگوید یا جای آنها را بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌هایی گرفتند که بیش از آنکه دغدغه تئوریک و گفتمانی داشته باشند؛ دغدغه‌شان پراتیکال و ناظر بر بازی قدرت بود و اینکه در سفره قدرت چقدر می‌توانست سهم داشته باشد. خب طبیعتا این شیفت به این شکل انجام شد و خیلی طبیعی و بدیهی است که امروز بسیاری از کسانی که خودشان را اصلاح‌طلب تعریف می‌کنند، در آستانه انتخابات‌ها حضوری پررنگ دارند و وقتی سخن می‌گویند این سخن عمدتا ناظر بر فضای ماکروفیزیک قدرت و ماکروپالسی است و چیزی برای تولید اندیشه و چیزی برای تولید دقایق گفتمانی و بازتولید دقایق گفتمانی اصلاح‌طلبی ندارند. دغدغه‌شان این نیست و اصلا دل‌آشوبه آنها این نیست. دل‌آشوبه آنها خلاصه شده در اینکه بالاخره چگونه می‌توانیم داخل دژ باستیل برویم و در دژ باستیل هم جایی برای ما وجود داشته باشد.

فکر می‌کنید برای این ضعف باید چه کار کرد؟ یک زمانی مرزبندی‌ها، مرزبندهای اقتصادی و نوع نگاه به اقتصاد از زاویه راست و چپ جهانی بود؛ در دهه ۶۰. به طور مثال دیدگاه‌های اقتصادی جریان اصلاح‌طلب چیست؟ ظاهرا بین حزب ایکس و ایگرگ در جریان اصلاح‌طلبی تفاوت چندانی وجود ندارد.

جریان اصلاح‌طلبی از یک منظر کلی جایی در فضای طیف چپ به معنای موسع قضیه تعریف می‌شود. اما چپ در چهار دهه گذشته دچار یک نوع تحول مفهومی بوده است. چپی که در اوایل انقلاب سوسیالیست‌زده بود و دقایق گفتمانی آن نوعی همسویی و همخوانی با دقایق گفتمانی سوسیالیستی و حتی بعضا مارکسیستی داشته، از این جهت دولت‌گرا بوده و مالکیت خصوصی را برنمی‌تابیده است، درنتیجه به توزیع متناسب ثروت در کشور و به برچیدن فاصله طبقاتی تأکید کرده است؛ بالاخره خیلی از «این‌سویه‌هایی» که چپ (چه چپ جمهوری‌خواه بعد از انقلاب فرانسه و چه چپ مارکسیستی و سوسیالیستی) از خودشان بروز می‌دادند، شیفت کرده به فضایی که امروز شاید بشود گفت یک نوع چپ لیبرالیستی و نئولیبرالیستی را مشاهده می‌کنیم تا یک چپ سوسیالیستی. متأسفانه این جریان نتوانسته در فاصله میان سوسیالیسم و لیبرالیسم و نئولیبرالیسم منطقه گفتمانی از آن خودش را ترسیم و دقایق گفتمانی خاص خودش را بدون تأثیر از این جریانات فکری جهانی بنا کند. بنابراین در بین این دو مکتب در حال گذر و گذار بوده است. خب! به نظر من چپ امروز باید مشخص کند که به لحاظ اقتصادی کجا ایستاده است! آیا در فضای کلان لیبرالیستی- نئولیبرالیستی ایستاده یا کماکان در یک فضای سوسیالیستی ایستاده است. مضافا اینکه گفتم در فضای اصلاح‌طلبی هم طبیعتا جریانات مختلف وجود دارند. بی‌تردید فضای نگاه اقتصادی کارگزاران بسیار متفاوت از برخی از اصلاح‌طلبان است. از گذشته هم همین‌گونه بوده است. از آن آغازی که کارگزاران استقرار پیدا می‌کند و تبدیل به گفتمان مسلط می‌شود، ما به لحاظ اقتصادی یک نوع شکاف و گسست را در روند اقتصادی جامعه شاهدیم که بازتاب‌های خود را از زمان جناب آقای رفسنجانی به بعد نشان می‌دهد. من لزوما و ضرورتا جریان اصلی اصلاح‌طلبی را در این فضای خاص کارگزاری تعریف نمی‌کنم. یعنی نگاه اقتصادی آنها را به اصطلاح در بسیاری از جاها با فاصله‌ای از نگاه کارگزاران تعریف می‌کنم. اما به‌هرحال این مسئله شده است.

اینکه ما خود را اصلاح‌طلب می‌نامیم و نه اصولگرا؛ ما خود را اصلاح‌طلب می‌نامیم و نه لزوما کارگزار؛ ما خود را اصلاح‌طلب می‌دانیم، نه لزوما چپ لیبرال یا چپ مارکسیست، نه پوپولیسم چپ و نه پوپولیسم راست؛ همین که ما تعریفی از این جمع اصلاح‌طلبی داریم، مشخص است که در پس ذهن‌مان یک نوع چارچوب وجود داشته و یک نوع حریم نشسته است؛ هرچند این حریم کاملا تعریف‌شده و ترسیم‌شده نیست

دست‌کم کارگزاران تکلیف خود را روشن کرده و می‌گوید من «لیبرال‌دموکرات مسلمان» هستم. ولی مثلا جریان چپ خط امامی که آرمانش عدالت بود، الان چه نگاهی به این موضوع دارد؟ اگر شما می‌گویید بین نگاه جریان اصلاحات و کارگزاران درباره اقتصاد تفاوت وجود دارد، این تفاوت در کجاست؟

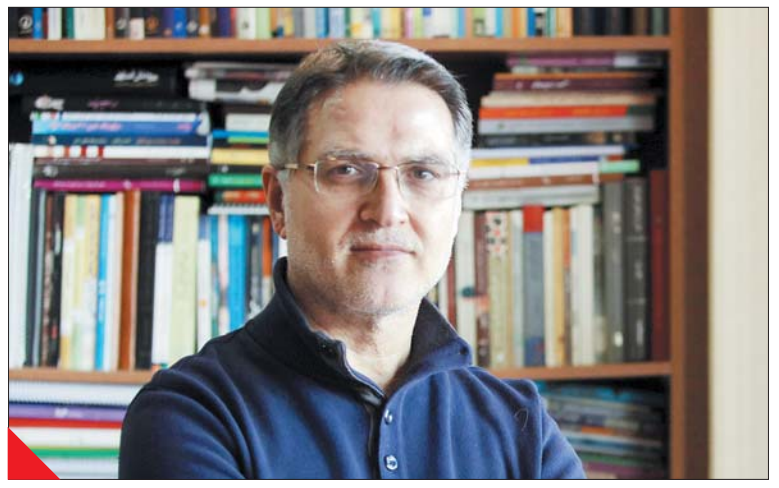

عکس: نوفه رستمی، شرق

نه، ببینید! این تعریف کارگزاران، درست مثل بسیاری از مفاهیمی است که ما تعریف مشخصی از آنها نداریم و فقط از دیگران به عاریه می‌گیریم و آن را متصف به صفت اسلامی می‌کنیم. به‌اصطلاح یک آستر و روکش اسلامی در دست داریم، محتوا را از دیگران می‌گیریم و روکش خودمان را رویش می‌اندازیم و مصادره‌اش می‌کنیم. خب این به این معنا نیست که شما یک دیدگاه اسلامی دارید؛ این یک ناسازه‌ای است که باید در تعریف مشخص شود سهم اسلام کجاست؟ آیا اسلام فقط یک روکش است یا آمده در جهت‌گیری‌ها، در سوگیری‌ها، سیاست‌ها، خط مشی‌ها و در همه‌جا در پس نگاه‌ها نشسته است. ما نمی‌توانیم فضای اسلامی را دور بزنیم و یک نگاه لیبرال‌دموکرات داشته باشیم. بنابراین این هم در یک سطح کلی باقی مانده و به نظر من می‌توانیم به راحتی اسلامی را از آن کات کنیم، در این صورت لیبرال‌دموکرات بیشتر معنا پیدا می‌کند. منتها به اقتضای شرایط جامعه خیلی‌ها اصرار دارند که پسوند اسلامی هم به آن بچسبد تا لیبرال‌دموکرات را مشروع و مقبول کند و بالاخره در اذهان عمومی جا بیندازد. اما سؤال و مسئله من این است؛ تردیدی ندارم که یک فهم دقیق از همان اقتصاد لیبرال‌دموکرات در میان بسیاری از دوستان وجود ندارد و دوم اینکه اگر هم وجود داشته باشد، آن تکست با کانتکست جامعه ما همخوانی ندارد. یعنی نمی‌توان به اصطلاح فرمول‌های اقتصادی‌ای را که برای یک جامعه با یک نظم سیاسی متفاوت و با یک دولت و شرایط اجتماعی متفاوت حاکم است، کپی و در یک فضای متفاوت دیگر آن را پیاده کرد. اینکه جواب نمی‌دهد، اگر این دوستان می‌توانستند حل کنند که تا حالا حل کرده بودند و ما این‌قدر گرفتاری و مشکل اقتصادی نداشتیم. بنابراین ساده‌باورانه است که ما حتی فرض کنیم اگر فهم درستی از اقتصاد لیبرال‌دموکرات داریم، آن می‌تواند در کانتکست امروز جامعه ما راه برون‌رفت باشد. من بسیار نسبت به این مسئله تردید دارم چون این فرمول‌ها برای یک جامعه‌ای است که به لحاظ تاریخی در تجربه زیست جهان‌اش چیزی به نام لیبرالیسم معنا پیدا می‌کند؛ چون لیبرالیسم، یک فرهنگ، روش و منش، زندگی و سبک است.

اما در فضای زندگی من چیزی به نام لیبرالیسم و دموکراسی غایب است. به قول آن شاعر؛ ما آرزوهایمان را واقعیت پنداشتیم. شاید باید درباره این بیندیشیم آن تکستی که می‌تواند با این کانتکست دیالکتیک داشته باشد، کدام است و تلاش کنیم آن تکست را بنویسیم.

تردیدی ندارم که یک فهم دقیق از همان اقتصاد لیبرال‌دموکرات در میان بسیاری از دوستان وجود ندارد و دوم اینکه اگر هم وجود داشته باشد، آن تکست با کانتکست جامعه ما همخوانی ندارد. یعنی نمی‌توان به اصطلاح فرمول‌های اقتصادی‌ای را که برای یک جامعه با یک نظم سیاسی متفاوت و با یک دولت و شرایط اجتماعی متفاوت حاکم است، کپی و در یک فضای متفاوت دیگر آن را پیاده کرد

مفاهیم هم همین‌طور است. ببینید! وقتی شما مفهوم دموکراسی، مفهوم جامعه مدنی، جامعه کامیونیکیشن ایده‌آل هابرماسی، حوزه عمومی و مفهوم پلورالیسم را به کار می‌برید، اینها همه دارای بار مفهومی خاصی هستند که در بستر یک گفتمان این معنا را پیدا کرده‌اند، اما گفتمان تو متفاوت است. آیا تو می‌توانی؟ اساسا ممکن است اگر هم ممکن است مطلوب است تو تلاش کنی که دموکراسی را همان‌گونه بفهمی که انسان غربی. اساسا ممکن است؟ یا اصطلاح پلورالیسم را همان‌گونه بفهمی که او می‌فهمید، یا نه؟ باید پاسخ داد اساسا چنین چیزی ممکن نیست چون ساحت گفتمانی تو متفاوت است. ساحت گفتمانی تو نمی‌تواند همان مدلولی را فهم کند که او فهم می‌کند، هاضمه جامعه آن را قبول کند و به هم نریزد. یکی از تئوری‌های انقلاب مدرنیزاسیون است چرا رژیم گذشته دچار تلاطم شد؟ از دیدگاه مدرنیزاسیون این است: چیزی که برای این جامعه نبود را خواست به جامعه حُقنه کند. یعنی خواست جامعه دینی را مدرنیزاسیون کند، مدرنیزاسیون هم همراه با وسترنیزاسیون و سکولاریزاسیون همراه بود و این دو به مذاق جامعه ایرانی خوش نیامد.

پس آن را هضم نکرد، بلکه دفع کرد و جامعه دچار تلاطم شد. بنابراین باید همیشه در نظر بگیریم اقتضای کانتکست جامعه ما چه هست. من نمی‌خواهم بگویم تکست را باید منطبق با کانتکست نوشت؛ حرف و تأکید من این است تکستی که به عنوان روشنفکر به عنوان کنشگران اجتماعی سیاسی می‌نویسیم باید با کانتکست، دیالوگ و دیالکتیک داشته باشد نه اینکه منفعل از آن باشد. بعضی از دوستان که منتظر هستند تا نقد کنند، خوب توجه کنند که من چه می‌گویم؛ من نمی‌گویم تکستی بنویسیم که دقیقا کانتکست تلقی شود یا با مذاق کانتکست خوش بیاید. بلکه من می‌گویم باید دیالکتیک میان این دو (تکست و کانتکست) را ایجاد کنی و اندکی این سایش ببینند و اندکی آن صیقل ببیند تا اینها بتوانند با هم رابطه برقرار کنند و در یک فرایند تاریخی بتوانیم کانتکست را عوض کنیم. تغییر کانتکست‌های اجتماعی- فرهنگی امری تاریخی است و دفعتا صورت نمی‌گیرد. باید قرن‌ها و نسل‌ها بگذرد تا یک کانتکست تاریخی و مذاق جامعه عوض شود. یعنی ذائقه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متفاوت شود تا بتوان مفاهیم متفاوتی را در آن جامعه مطرح کرد.

بنابراین دچار ساده‌انگاری شده و بر این فرض شدیم می‌توانیم با دهان دیگری سخن بگوییم، می‌توانیم با دست دیگری مشکلات را حل کنیم. بر این فکر هستیم که می‌توانیم از ورای اندیشه‌هایی که دیگران ساخته‌اند و پرداخته‌اند به مسائل جامعه بنگریم و با فرمول‌هایی که آنها ارائه کرده‌اند، مشکلات جامعه خود را حل کنیم. تاکنون موفق نبودیم و گاهی بالاخره به دکارت، کانت و روسو دخیل بستیم و گاهی دخیل بستیم به هگل و مارکس. گاهی هم دخیل بستیم به متأخرانی مثل هورکهایمر، پولانزاس، آدرنو و آلتوسر و گاهی هم دخیل بستیم به گیدنز و هابرماس و گاهی هم دخیل بستیم به امثال فوکو و دریدا و بقیه. خب! سؤال این است که بعد از این مدت نگاه تو کو، صدای تو کو! این معنایش این نیست که نباید ایده دیگران را خواند و نباید تأثیر پذیرفت، نه! مسئله این است که در تحلیل نهایی باید از عرش نظری به فرش واقعیت پایین بیایم؛ واقعیت در این جامعه است، جامعه‌ای با تمام خصوصیات و ویژگی‌هایی متفاوت از جامعه غربی. اگر یک راه برون‌رفت یا نظریه‌ای در جامعه غربی معنا پیدا می‌کند و کارآمد است، ضرورتا در جامعه ما این خاصیت را نخواهد داشت. باید توجه کرد که بتوان این دیالوگ و دیالکتیک را برقرار کرد تا درنهایت به فضای مطلوب رسید. یعنی حداقل مدلول خاص خود را به دال‌های موجود بدهیم. این دال‌ها به تعبیر زبان‌شناسی سوسوری همه تهی هستند. به‌همین‌دلیل حداقل تلاش کنیم مدلول خاص خود را به آنها بدهیم و به قول فرانتس فانون، فقط پژواک صدا نباشیم که انسان غربی در غرب بگوید دمو و ما بگوییم کراسی. در این حالت، ما فقط پژواک صدا هستیم، اما باید جوری تلاش کرد که در این ظرف مفهومی حداقل مظروف از آنِ خود ما باشد. یعنی اگر ظرف مفهومی را وامدار دیگران هستیم حداقل تلاش کنیم تا مظروفی را در آن بریزیم که درخور آن باشد و فراخور جامعه ایرانی امروز. باید تلاش کنیم، اینها هزاران راه نرفته‌ای است که ما در پیش داریم و باید تلاش کنیم که اگر این کارها را نکنیم، نمی‌توانیم جنبشی داشته باشیم که به سرانجام آن، ایمان و باور داشته باشیم. در غیراین‌صورت، امروز عده‌ای اصلاح‌طلب هستند، فردا نیستند، امروز با ما هستند، فردا بر ما هستند. امروز درون این حزب هستند، فردا با حزب مخالف هستند؛ طبیعتا باید این تلون را هم پذیرا باشیم.

آیا آنچه شما تدوین کرده‌اید، به این سؤالات پاسخ داده است؟ آیا آن بومی‌سازی یا به بیان دیگر پاسخ به سؤالات و نیازهای روز جامعه در آن دیده شده است و می‌تواند یک پروتکل و برنامه راه برای آینده جریان اصلاح‌طلبی باشد؟

من تلاش می‌کنم خطی بنویسم که هم خود خواندی و هم دیگران. طبیعتا وقتی که خطی بنویسی که هم خود خواندی و هم دیگران، در معرض نقد هم قرار می‌گیرد. من هم منتظرم؛ یعنی مطلب را می‌نویسم که ذهن‌ها را تیز کنم و به جان این متن بیندازم تا متن فربه شده و مشکلات نظری آن مرتفع شده و غنی و غنی‌تر شود؛ بنابراین ما باید از یک جا شروع کرده و یک درفت منتشر کنیم. تلاش من این است که از یک سو با تمام مطالعه‌ای که از فضاهای جدید دارم و از سوی دیگر، نظرات جدیدی که از فضای سوسیالیستی، لیبرالیستی، نئولیبرالیستی و جریان پست‌مدرن و مدرن وجود دارند، با توجه به کانتکست جامعه، بتوانم مفاهیم را زمینه‌پرورده و نیازپرورده کنم. طبیعا نمی‌توان گفت که من می‌توانم همه مشکلات را حل کنم؛ اما باید یک جا برای آن باز کنم تا این نیاز برای جامعه روشنفکری و جامعه اصلاح‌طلب احساس شود تا وارد شده، نقد کنند، حاشیه بگذارند، رد کنند یا قبول بکنند؛ تا این متن نهایتا فرض کنم که در چند سال آینده بتواند جای خود را باز کرده و بتواند به‌عنوان یک درفت در فضای اصلاح‌طلبی مطرح شود.

چه زمانی منتشر می‌شود؟

فرضم این است که شاید در نمایشگاه کتاب بیرون بیاید؛ اگر مشکلی ایجاد نشود.

نکته‌ای مانده؟

می‌خواهم جریان اصلاح‌طلبی افق معنایی و افق گفتمانی نسل آتی ما باشد. می‌خواهم این گفتمان آن‌قدر شاداب، توفنده و بالنده باشد که همگان تمایل داشته باشند در ذیل و ساحت آن قرار بگیرند و با مفاهیم آن فکر کنند و با مفاهیم آن زندگی کنند، با ایده‌ها و آموزه‌هایش کنش‌ورزی داشته باشند؛ بنابراین اگر نقدی می‌کنم، از یک جریان اگر بتوان اسمش را گذاشت مثل سوسیالیسم واقعا موجود، اصلاح‌طلبی واقعا موجودی است که برخی‌ها آن را سخت به بازی‌های نامتعارف قدرت گره زدند و من می‌خواهم این فاصله را حفظ بکنم تا آفات چنین جریاناتی به جنبش اصلاح‌طلبی نخورد.

روزنه

انتقاد هاشمی از صداوسیما در پوشش درگذشت آیت‌الله اردبیلی

● **ایسنا:** رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در مراسم گرامیداشت چهلمین روز درگذشت آیت‌الله موسوی‌اردبیلی با بیان اینکه من موسوی‌اردبیلی را به وظیفه‌شناسی می‌شناختم، اظهار کرد: آیت‌الله موسوی‌اردبیلی را از زمانی که شناختم همیشه به تناسب زمان، وظایف خود را انجام می‌داد. ایشان در کنار آیت‌الله بهشتی، همواره تندروی‌ها را کنترل می‌کرد و در حادثه‌ای مانند هفتم تیر که هدف از انجام آن، ازکارانداختن سه قوه بود، وضعیت به شکلی رقم خورد که بیماران را با برانکارد به مجلس آوردیم تا جلسه به حد نصاب برسد که در آن مقطع نقش آیت‌الله موسوی‌اردبیلی بسیار مهم بود.او با بیان اینکه صداوسیما باید برنامه جامعی درباره مرحوم موسوی‌اردبیلی پخش می‌کرد، گفت: حق آن بود که صداوسیما برنامه جامعی برای ایشان پخش می‌کرد، نه اینکه لحظات آخر مشخص شود که چه کسی و کجا بر پیکر ایشان نماز می‌خواند.رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام با تأکید بر اینکه عزیمت آیت‌الله موسوی‌اردبیلی به قم، پس از رحلت امام (ره) برای ما ضرر داشت، اظهار کرد: البته در قم نیز به مثابه یک شاهد تاریخی برای انقلاب بودند و هرکس به قم می‌رفت، اطمینان داشت ایشان ستونی برای حفظ انقلاب در حوزه است، اما پس از آن تندروی‌هایی رخ داد که نباید اتفاق می‌افتاد.رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام با اشاره به اینکه سنت آیت‌الله موسوی‌اردبیلی در مقام قضاوت، باید پس از وی ادامه می‌یافت، اظهار کرد: آیت‌الله موسوی‌اردبیلی در همان سال‌های اول انقلاب هم در سطح اجتهاد بود، اما در حزب جمهوری اسلامی فعالیت می‌کرد و در شورای افتای این حزب، با کمک ایشان مواضع حزبمان را می‌نوشتیم.

ادامه از صفحه ۳

حشدالشعبی بعد از موصل به کجا می‌رود

البته او احتیاط می‌کند و با بیان اینکه چنین عملیاتی در آن سوی مرزهای عراق باید به تأیید دولت‌های عراق و سوریه برسد و هدف شبه‌نظامیان عراقی داعش خواهد بود نه سایر اجزای مخالفان دولت اسد و نیروهای کُرد و سوری، می‌گوید: «ما کاری به کار این نیروها نداریم. ارتش عربی سوریه ثابت کرده قادر به دفاع از سوریه است». در سوریه، این شبه‌نظامیان شکل و شمایل مردم‌نگارانه متفاوت خود را دارند. درحالی‌که عراق دارای اکثریت شیعه است، براساس تخمین‌های سیا (C.I.A) حدود ۷۴،۱ درصد جمعیت سوریه سنی هستند.

داعش دنباله‌روی یک اسلام سنی افراطی است و غیرسنی‌ها را از سرزمین‌های تحت کنترل خود، بیرون کرده است. درحالی‌که اسد و نیروی اصلی حکومتش متشکل از جامعه اقلیت علوی است. علوی‌ها در سوریه یک شاخه دور از اسلام شیعه هستند. «ریاض حجاب» که قبلا نخست‌وزیر سوریه بوده و اکنون رئیس کمیته عالی مذاکرات (یک نهاد نمایندگی اکثریت مخالف سنی و گروه‌های شورشی مورد حمایت عربستان سعودی، ترکیه و قطر) است، می‌گوید: «ورود ده‌ها هزار رزمنده نیروهای بسیج مردمی به سوریه، تأثیر عمیقی بر جنگ خواهد داشت و باعث زدوخوردهای طایفه‌ای خواهد شد».

او گفته: «... این مسئله علاوه بر منطقه عربی خاورمیانه، بر کل منطقه تأثیر خواهد داشت و باعث چالش در هر جایی که سنی‌ها و شیعیان زندگی می‌کنند، خواهد شد». شبه‌نظامیان شیعه که از خارج از سوریه وارد معرکه شده‌اند، از قبل نقش عمده‌ای در منازعه سوریه ایفا کرده‌اند. مهم‌ترین آنها حزب‌الله لبنان است که به یک نیروی انکارنشدنی برای بقای حکومت اسد تبدیل شده است. هزاران رزمنده عراقی از جمله شبه‌نظامیان شیعه عراق مانند النجبا و اصایب اهل الحق که هر دو بخشی از نیروهای بسیج مردمی هستند، در ماه‌های اخیر به مناطق تحت کنترل دولت در سوریه سرازیر شده‌اند؛ آنها در آزادسازی نیمی از حلب که در اشغال داعش بوده، شرکت کردند. نیروهای بزرگ‌تر شبه‌نظامی عراق هدف متفاوتی نسبت به مأموریت‌های مقدماتی برای یاری‌رساندن به نیروهای دولتی سوریه در حلب دارند. دولت اسد سرزمین‌های بزرگی را در اختیار و مراکز عمده پرجمعیتی را در غرب سوریه در محاصره خود دارد که بین آنها و عراق هیچ تماسی وجود ندارد. در شرق سوریه که در مجاورت عراق است، سرزمین‌های ایزوله در کنترل دولت وجود دارد که باید از طریق هوا برایشان امکانات فرستاد؛ مناطقی که درحال‌حاضر یا در اختیار داعش است یا در اختیار ائتلاف نیروهای عمدتا کُرد که با عنوان نیروهای